

پل خراب شده بود، چاره‌ای نداشتیم

گفت‌وگو با یک آموزگار دهه هفتادی که دانش‌آموزانش را برای عبور از سیلاب و رودخانه روی کول خود گذاشت و با واکنش‌های مثبت مردم مواجه شد

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان رضوی

پنج شنبه • ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۳
۷ دی القعه ۱۴۴۵ • ۱۶ می ۲۰۲۴
شماره ۲۱۹۹۳

۲۷۱۲



اکرم انتصاری | روزنامه‌نگار

پرونده

فرقی نمی‌کند وسط کلاس درس باشند و پای تخته سیاه یا بیرون از مدرسه و وسط سیلاب. کار معلم‌ها درس دادن است؛ گاهی القبا و حساب و گاهی درس انسانیت و هم‌نوع دوستی. «فرید محمودی، اولین معلمی نیست که درس فداکاری و انسانیت را به دانش‌آموزانش و همه کسانی که ویدئویی او و عبور دادن دانش‌آموزان از رودخانه را دیدند دیکته می‌کند. آخرین معلم هم نخواهد بود اما چون ویدئویی کول کردن دانش‌آموزانش و بردن آن‌ها به آن طرف رودخانه در فضای مجازی حس و حال «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند» سعدی صاحب‌سخن را زنده کرد نتوانستیم از خبر گفت‌وگو با این آموزگار جوان که هنوز ابتدای راه معلمی است بگذریم. او مدتی آموزشگاه مدرسه روستای کچوز شهرستان کوهرنگ در استان چهارمحال و بختیاری است و خودش ماجرای ویدئو را در صفحه‌اش این‌طور تعریف کرده است: «موقع تعطیل شدن مدرسه متوجه شدم که دو نفر از دانش‌آموزانم (زیبا و زینب) به دلیل بارندگی شدید که صبح امروز شروع شده بود و باعث بالا آمدن آب رودخانه شد و پل دست‌سازشان را از بین برد دیگر هیچ راهی برای عبور از رودخانه کوچک روستا برای رسیدن به خانه نداشتند. برای این که این دو تا فرشته کوچک صحیح و سالم برسند آن طرف رودخانه آن‌ها را به دوش کشیدم و از رودخانه ردشان کردم. شاید روستاهای چهارمحال و بختیاری با لوکیشن‌های بکر و قاب‌های زیبای طبیعت بهشت عکاسان باشد اما برای معلم چنین مناطقی رسیدن به مدرسه یک پروژه سخت و مرادفاکن است که برای تمام کردن آن گاهی باید ساعت‌ها با پای پیاده بروند تا به مقصد برسند یا گاه با گرگر خودشان را به آن طرف رودهای خروشان برسانند تا دانش‌آموزی از تحصیل باز نماند. در پرونده زندگی سلام امروز با این معلم جوان درباره ویدئویی که از او در فضای مجازی دست‌به‌دست شد، گفت‌وگو کردیم و درباره کلاس و دانش‌آموز هایش پرسیدیم.

بچه‌ها وسط رودخانه گیر کرده بودند

فرید اهل شهر چلیچه در چهارمحال و بختیاری است. شهری که بیشتر کسانی که مسافر این استان بودند نامش را شنیدند و یک تیم فعال در فوتبال ساحلی ایران دارد. او ۲۶ ساله و یک دهه هفتادی است و به واسطه بومی بودن منطقه تدریسش را به خوبی می‌شناسد. از ویدئویی که از او در فضای مجازی پر بازدید شده و واکنش‌های مثبتی داشته است می‌پرسیم و این‌طور توضیح می‌دهد که ویدئو را خودش نگرفته. از آقا معلم می‌خواهم درباره آن روز بگویم و تعریف می‌کند: «روز دوشنبه ۱۷ اردیبهشت ساعت ۱۲ و ۴۵ دقیقه ظهر بود که بچه‌ها تعطیل شده بودند. هنگام رفتن متوجه شدم که دو نفر از دانش‌آموزانم داخل رودخانه‌ای که بین روستاست گیر کرده‌اند. وقتی رسیدم دیدم دانش‌آموزم «زیبا» روی یک تکه سنگ گیر کرده است؛ او را از آب بیرون آوردم و به جای امنی بالاتر از رودخانه بردم و بعد هم دانش‌آموز دیگرم را از رودخانه رد کردم. این اتفاق در روستای کچوز بخش بافت از شهرستان کوهرنگ بود. خودم هم آن فیلم را نگرفتم. آن روز بازرسان اداره با به قولی راهبر آموزش آمده بود و وقتی بچه‌ها گیر کرده بودند از این موضوع فیلم گرفت. بعد از انتشار ویدئو مردم خیلی به من لطف و محبت داشتند، چه در صفحات مجازی چه با تلفن بنده نوازی کردند، پیام‌ها و واکنش‌های قشنگ و زیبایی برایم ارسال شد که باعث انگیزه دوچندان من برای تدریس به دانش‌آموزانم شد.»



مدرسه کانکسی مان ۶ دانش‌آموز دارد

و ۴ پایه تحصیلی

تصورتان از یک مدرسه روستایی که معلم برای تدریس در آن باید اول هفته برود و آخر هفته به خانه برگردد چیست؟ از فریدی می‌خواهم درباره مدرسه‌شان در کچوز و از دانش‌آموزانش در این روستا بگویم و او این‌طور مدرسه و کلاس‌شان را به تصویر می‌کشد: «مدرسه ما کانکسی است و امسال ۶ دانش‌آموز داریم که در چهار پایه اول، دوم، سوم و ششم درس می‌خوانند و من همه این‌ها را همزمان تدریس می‌کنم. دانش‌آموزان این مدرسه بیشتر عشایر هستند، بعضی هایشان اول سال تحصیلی می‌روند و بعضی در روستا ماندگار می‌شوند ولی مدرسه هر سال ۶ دانش‌آموز را دارد. زیبا دانش‌آموز کلاس اول، مهسا کلاس دوم، آوا و ایمان کلاس سوم و فرشید دانش‌آموز پایه ششم است. زینب هم دانش‌آموز با نیازهای ویژه است که یادگیری خوبی دارد و امسال مشکل تکلمش رفع شده است. می‌خواهم به او کمک کنم تا در سنجش شرکت کند تا اگر می‌تواند در مدرسه عادی شرکت کند و دیگر پرونده‌اش نرود مدرسه استثنایی. با دانش‌آموز کلاس اولی‌ام به شدت کار کردم طوری که الان می‌تواند کلمه‌های کلاس ششم را بخواند و ریاضی را به صورت ذهنی حساب کند. امسال هم اگر خدا بخواهد می‌خواهم به‌طور جهشی به کلاس سوم بیاید.»

شنبه‌ها می‌روم و چهار شنبه‌ها برمی‌گردم

معلمی در بعضی استان‌ها با توجه به موقعیت جغرافیایی یا آب و هوای آن منطقه سختی‌های خاص خودش را دارد که معلم باید برای ورود به این شغل همه آن‌ها را بپذیرد. «فرید محمودی» هنوز اول راه معلمی است. او سال ۱۳۹۷ وارد دانشگاه فرهنگیان و بعد از دانش‌آموزتگی وارد آموزش و پرورش شهرستان کوهرنگ شده است. خودش در این باره می‌گوید: «۲ سال است که به عنوان معلم رسمی در مدرسه درس می‌دهم و امسال باید برای تدریس به روستای کچوز می‌آمدم. شهر خودم با جایی

معلمی در بعضی استان‌ها با توجه به موقعیت جغرافیایی یا آب و هوای آن منطقه سختی‌های خاص خودش را دارد که معلم باید برای ورود به این شغل همه آن‌ها را بپذیرد. «فرید محمودی» هنوز اول راه معلمی است. او سال ۱۳۹۷ وارد دانشگاه فرهنگیان و بعد از دانش‌آموزتگی وارد آموزش و پرورش شهرستان کوهرنگ شده است. خودش در این باره می‌گوید: «۲ سال است که به عنوان معلم رسمی در مدرسه درس می‌دهم و امسال باید برای تدریس به روستای کچوز می‌آمدم. شهر خودم با جایی

یاد گرفته‌ام که چطور

همزمان درس بدهم

چیزهایی را که یک دانش‌آموز کلاس اولی نمی‌داند دانش‌آموز پایه بالاتر می‌داند و نیازهای یک دانش‌آموز کلاس ششمی با پایه‌های پایین‌تر از خود زمین تا آسمان فرق دارد. از آقا معلم می‌خواهم توضیح دهد کلاس با ۴ پایه تحصیلی را چطور اداره می‌کند و او می‌گوید: «من خودم در مدرسه‌ای درس خواندم که هر پایه یک کلاس و معلم جدا داشت ولی حالا تجربه کسب کردم و می‌دانم چطور کلاس را مدیریت کنم. می‌دانم که کلاس اول و دوم را باید چطور درس بدهم یا این که همزمان چطور درس بدهم تا هم کلاس اولی در یاد بگیرد هم کلاس سومی. مثلاً وقتی می‌خواهم به دانش‌آموز کلاس ششمی درس جدید بدهم به دانش‌آموز کلاس سومی می‌گویم به دوم‌ها یا اول‌ها کمک کند تا یک مسئله را حل کنند و هر جایی که مشکل داشتند به خودم بگویند تا برایشان رفع اشکال کنم. البته چالش‌هایشان با هم فرق دارد. مثلاً وقتی سر کلاس می‌خواهید درس را شروع کنید مجبورید به کلاس اولی بگویید کتاب فارسی‌ات را باز کن. یک حرف جدید را به او آموزش می‌دهید و تکرار می‌کنید تا یاد بگیرد. بعد هم آن حرف را داخل دفتر می‌نویسید و می‌گویید از روی این حرف چند خطی بنویس. همزمان که او شروع می‌کند به نوشتن شما کلاس دوم را درس می‌دهید و به او تکلیف داخل کلاسی می‌دهید و شروع می‌کنید به کار کردن با کلاس سومی و بعد هم ششم.»

[...]

من شب‌ها به شهر خودمان بر نمی‌گردم و در همان مدرسه بیتوته دارم و می‌خواهم. خیلی وقت‌ها هم در گردنه چری گیر می‌افتم که در بخش بافت است و از برف گیرترین گردنه‌های کشور به طوری که بعضی وقت‌ها ارتفاع برف در گردنه ۱۲ متری می‌شد و معلم نمی‌توانست یک ماونیم برود خانه و در همان روستای محل خدمت ماندگار می‌شد. البته ما زیاد گیر کردیم و به منطقه عادت کردیم. همین امسال حین رفتن به مدرسه بود که تقریباً ۲۰ سانتی‌متری برف آمد و ما نزدیک بود از گردنه بیفتیم پایین. خوشبختانه با کمک همکاران توانستیم ماشین را در بیاوریم، زنجیر چرخ بیندازیم و حرکت کنیم.»



سال اول تدریس باید ۲ ساعت ونیم

پیاده می‌فتم

معلم‌های این منطقه سختی و مشکلات زیادی دارند. به هر حال بیشتر روستاها پشت رودخانه یا بالادست ساخته شده‌اند و به همین دلیل رفت و آمد دانش‌آموزها هم سخت است. آقا معلم با این مقدمه در پاسخ به این که در منطقه شما اتفاقاتی مانند خراب شدن پل دست‌ساز یا خراب شدن گرگر و گیرافتادن دانش‌آموزان در روستای دیگر زیاد اتفاق می‌افتد، می‌گوید: «منطقه بافت در استان چهارمحال و بختیاری منطقه محرومی است. بیشتر معلم‌های منطقه دلسوز و فداکار هستند و از این اتفاقات زیادی می‌افتد که معلمی باید ساعت‌ها پیاده برود و درس بدهد و شبیه این. خودم سال گذشته که اولین سال تدریس بودم در روستایی درس می‌دادم که باید ۲ ساعت ونیم پیاده می‌رفتم تا به مدرسه برسم. روستا جاده ماشین‌رو نداشت. امسال هم کچوز تدریس می‌کنم که جاده پرپیچ و خمی دارد.»



فرض کنید سرباز سرمرز هستم

«بیشتر بچه‌های روستا درس می‌خوانند و حتی تا دبیرم و بعضی تا مقطع لیسانس هم درس را ادامه می‌دهند. مشکل این است که کل خانواده‌هایی که در این منطقه بودند رفته‌اند و الان ۱۰ تا ۱۲ خانوار در روستا زندگی می‌کنند. بیشتر خانواده‌ها به دلیل نبود امکانات کوچ کردند و عشایر دیگر مانند قبل به آن صورت که بیلاق و قشلاق کنند کم شدند. هستند اما نه به صورتی که ۱۰ سال پیش بود. به نظرم هر چه شرایط روستا به جوی می‌رود عشایر هم کمتر می‌شوند نبود بارندگی در سال‌های اخیر باعث شد بیشتر دامداران دام‌هایشان را بفروشد و به زندگی شهری روی بیاورند. این‌ها صحبت‌های فرید درباره دلیل کم‌تعداد بودن دانش‌آموزان مدرسه کچوز است. می‌گویم شما خیلی جوانید، در این مسیری که انتخاب کردید دوست دارید به کجا برسید و فرید این‌طور جواب می‌دهد: «خدمت کردن به این مردم، این دوستان و این بچه‌ها واقعاً شیرین است و آدم هر چقدر خدمت کند کم است برای این مناطق. شما فرض کنید من یک سرباز سرمرز هستم و دارم در مرز خدمت می‌کنم.»

با معلمی به آرزوی بچگی‌ام رسیدم

مشاقم بدانم فرید محمودی چطور به فکر آموزش گاری افتاده است و این که از قبل برای آموزش شدن برنامه‌ای داشته یا نه. او با اشاره به این که از بچگی علاقه داشتم معلم شوم، می‌گوید: «خوشحالم به یکی از آرزوهای بچگی‌ام رسیدم و معلم شدم. شیرین‌ترین لحظات معلمی همین است که این همه راه می‌آید به عشق این که به بچه‌ها درس یاد بدهید. سختی هم دارد و باید جوری رفتار کنید تا دانش‌آموز نکته بدی برداشت نکند و باید مواظب رفتار باشی. اگر با آن‌ها مثل یک پدر رفتار کنی خوب به حرفت گوش می‌کنند. دانش‌آموزها همیشه سر کلاس از آرزوهای هدف‌هایشان می‌گویند و وقتی از آن‌ها می‌پرسید می‌خواهید در آینده چه شغلی داشته باشید خیلی‌ها می‌گویند پلیس یا معلم. اما اگر بخواهم از آرزوی بچه‌های کلاس بگویم شاید آرزوی چهار نفرشان این است که دوست داریم در آینده معلم شویم.»